نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۲۶ – ۵

قاعده ای نو در پیشگیری از جرم در پیوند اخلاق با علم جرم شناسی (فرض عدم موقعیت از دست رفته در مواجهه با مجنی علیه)

هرمز اسدی کوه باد [۱]

چکیده

همواره در طول آفرینش بشر، یکی از پدیده های اجتماعی نگران کننده وغم انگیز، جرم و ستم پیشگی بوده است، بشر به اقتضای طبیعت مختارگونه ای که دارد، بنا بر علل وعوامل گونا گون ازمسیر انسایت خارج و مرتکب جرم وجنایت وظلم وستم می شود؛ از این رو پیامبران الهی برای هدایت و رهنمودن او به حق وحقیقیت گسیل شده و حق وباطل را به او نمایانده، تا براساس آزادی ذاتی که دارد؛ راه فلاح و رستگاری را بپیماید، ولی متاسفانه برخی دراین دو راهی صلاح و ضلال، راه دوم را با توجه به اختیار خود برمی گزینند و موجب آسیب ها و ضرر وزیان های فراوان فردی واجتماعی می شوند، به همین جهت برای تنبیه و مجازات وباز اجتماعی نمودن آنان؛ قوانین و مقرراتی در همه ی جوامع، بر اساس مکاتب برگزیده خود،اعمال می شود؛ ولی دربیشر مواقع این مجازات، درکاهش جرائم و عبرت گیری، موثر واقع نشده وبا اینکه مجرمان به سزای اعمالشان می رسند، ولی هدف عمده ای که از این مجازات؛ یعنی کاهش و پیشگیری و عبرت گیری است، تحقق نمی یابد، از این رو محققان براین باورند که باید پیشگیری را مقدم بر مجازات دانسته و با شناخت علل وعوامل جرم، شناخت مجرم و محیط اجتماعی، راه را بر این جرائم وناهنجاری ها بست، لذا علم جرم شناسی پدید آمد تا به کمک علوم مختلف بتوان به این مهم برسد . یکی از جرائم گسترده، نزاع ودرگیری هایی است که از امری جزیی که با از بین بردن موقعیت جانی، باعث ارتکاب او به جرم جرح و قتل شده و آسیب های فراوان دیگری را به بار می آورد،از این رو با فرض عدم موقعیت از بین رفته، خشم جانی فرو کش و جرم واقع نمی شود، لذا در این مقاله به روش تحلیلی – توصیفی، با استفاده از مبانی و اصول اخلاقی چون معرفت و آگاهی، شکیبایی و حلم و تاب آوری، تجاهل العارف، شفقت و دلسوزی و محبت و مهربانی، قاعده ای متصیده،فراهم آمده است تا با تکیه بر این اصول اخلاقی؛ از جرائم مذکور پیشگیری شده و موجب کاهش آنها شود؛ بدان جهت که چنانچه فرض شود چنین موقعیتی نبوده از میزان تحریک پذیری و خشم و عصبانیت او می کاهد و چنین حوادثی پدید نمی آید.

واژگان کلیدی

اخلاق، جرم‌شناسی، پیشگیری، تاب آوری، معرفت، بربار‌ی.

---

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.
Email: hormoz_asadikoohbad@iau.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۴/۳ پذیرش نهایی: ۱۴۰۵/۶/۲۸

طرح مسأله

گرچه وقوع جرم، ناهنجاری‌ها و رفتارهـای ضـد اجتمـاعی بـر اسـاس مطالعـات تـاریخی و تحقیقات اجتماعی، پیشینه ای طولانی، مقارن آفرینش انسان و پیدایش جامعه انسانی دارد؛ ولـی به دلیل توسعه اقتصادی و اجتماعی و لوازم و مقتضیات عصر جدید، تنـوع و گسـتردگی فراوانـی یافته است، جرمی که سابقا ، به طور ساده تعریف و مصداق آن آشکار وراههـای ارتکـاب واثبـات آن، به روشنی صورت گرفته، وعناصرآن شناخته می‌شد، امروزه به اطوار وانواع دیگر بـه اقتضـای جدید شدن ابزار، پیچیده و تنوع یافته است، از این رو، برخی در توصیف چنین شرائطی، اصطلاح: «جامعه جرم انگیز» را بکار گرفته و گفته اند این امر:«باز گـو کننـده‌ی ایـن واقعیـت اسـت کـه بزهکاری یکی از بلاهای بزرگ امروز ماست.» (نوربها، ۱۳۸۶، ص۱۳)؛ لـذا «بـدین ترتیـب و بـا توجه بـه دریافـت‌هـای عمـومی موجـود، در بـاره‌ی «تهدیـدهای جـرم» ودر کنـار آن، شـک و دودلی‌های فراگیری که در باره‌ی آینده‌ی مشاغل، محیط زیست، صلح و رعایت حقوق بشر وجود دارد، می‌توان مدعی شد که امروزه بیش از هر زمان دیگر باید به گونه ای دقیق، و منتقدانـه بـه تفکر در باره‌ی چیستی جرم وچگونگی وقوع آن در جامعه، قشرهای تاثیر پذیر از آن و سر انجام، به تامل درخصوص اقدام‌هایی پرداخت که می‌توان در جهت کنترل این پدیده و پیشـگیری از آن صورت داد.» (فیونا هینز، ۱۳۸۵،ص ۴۳۵).

با بررسی جرم شناسانه‌ی پرونده‌های دادگستری، دیده مـی‌شـود؛ بسـیاری از مجرمـان، اگـر اندکی به نتیجه عمل مجرمانه‌ی خود تامل نموده ودرسود وزیـان واکـنش خـود مـی‌اندیشـیدند، مرتکب آن نمی‌شدند، بدانجهت که؛ بسیاری از جرائم؛ ناشی ازواکنشی خشم آلود نسبت بـه یـک حرکت جزیی و کوچک مجنی علیه و قربانی جرم بوده است، که اگرجانی، قدری شکیبایی پیشـه می‌کرد، مستوجب مجازات سنگینی، چون قصاص، حبس‌های طولانی، و خسارات مادی و معنوی فراوانی برای خود و خانواده و جامعه نمی‌شد. بسیار دیده شده است که، بوق‌های ممتـد رانـنده‌ی خود رویی، موجب خشم مخاطب و نزاع و درگیری خـونین وجـرح و قتـل شـده اسـت، از سـوی دیگراختلافات خانوادگی و آمار بالای طـلاق، در اغلـب مـوارد ناشـی از عـدم تحمـل زوجـین و ناشکیبایی دربرابر اموری است که با قدری شکیبایی وتاب آوری وفرض عـدم موقعیـت از دسـت داده ، مانع ازهم پاشیدگی خانواده و سرگردانی فرزندان و آثار زیان بار و خسارات جبران ناپذیر آن می‌شد. ازرو، یکی از اصول و قواعدی که شهروندان هرجامعه ای باید درزندگی فردی واجتمـاعی خود در پیشگیری از این ناهنجاری‌های خسارات بار و جرائم نابود کننده‌ی بنیادی‌های اجتماع به کارگیرد، فرض عدم موقعیت از دست داده وبرد باری دربرابر حوادث جزیی است ، زیرا پیشـگیری

از وقوع جرم، بسا مفیدتر و مهم تر از مجازات مجرمان است ، و به گفته‌ی یکی از محققان حقوق جزا: «کسی از پتک برای شکستن یک فندق استفاده نمی‌کند.کسی نباید برای کنترل رفتاری که می‌تواند بوسیله‌ی سایر رشته‌های حقوقی به شکل موثری تحت نظم درآید از حقوق جزا استفاده کند.در هرجامعه ای که برای آزادی، ارزش قائل است، باید از حقوق جزا، تنها به عنوان آخرین راه حل برای کنترل اجتماعی (در موارد کاملا ضروری)استمداد شود.» (کلارسون، ۱۳۷۴،ص۲۲۴)، از این رو *پیشگیری*، بهترین و آسان ترین راه،برای رسیدن به هدف حقوق کیفری است. زیرا «پیشگیری ازوقوع جرم بهتر از کیفر دادن است، چنین است که هدف اصلی هر گونه قانونگذاری صحیح، هنر رهبری انسانها به سوی بیشترین خوشبختی یا کمترین بد بختی ممکن، با توجه به خیر و شر زندگی است.» (بکاریا، ۱۳۹۳، ص ۱۳)، کثرت جرائم و ناهنجاری‌های اجتماعی به حدی است که صاحبنظران علوم جزایی در قلمروهای گوناگون به تبیین و تحلیل و تعلیل آن، نظریات گوناگونی ارائه داده اند، و برای پیشگیری از این پدیده، راههایی ارائه داده اند و ضرورت این امر موجب پیدایش علم جرم شناسی گردید تا اینکه به مدد دستاوردهای علوم گوناگونی چون؛ روان شناسی، زیست شناسی، جامعه شناسی، فلسفه، اخلاق، تاریخ، انسان شناسی، پزشکی قانونی، آمار، علوم سیاسی و جغرافیا و.... به شناخت جرم و مجرم و راههای پیشگیری از جرم، از فراگیر شدن جرم، جلوگیری و آرامش و امنیت در جامعه ایجاد و استمرار یابد، لذا ازآنجا که درحقوق کیفری به رفتارهای ممنوعه که با توجه به شرائط وعناصر خاص، تحقق می‌یابد، مرتکبان، مجازات می‌شوند و شناخت علت و عامل و راههای پیشگیری از جرم ، در تعیین مجازات واجرای آن تاثیری ندارد، واز سوی دیگر، مجازات نیز گرچه نتیجه بی مسوولیتی مرتکبان بوده ولی در پیشگیری و جلوگیری ازتوسعه‌ی این پدیده‌ی ضد اجتماعی کارساز نبوده است، و روز به روز آن جر ائم افزایش یافته است، از این رو، علم ترکیبی جرم شناسی برای شناخت جرم و مجرم و علل ارتکاب جرائم برای پیشگیری از جرم پدید آمد.گرچه مبانی این علم با توجه به اهداف و موضوع آن،از بدو پیدایش زندگی اجتماعی در جوامع بشری وجود داشته است ولی از قرن نوزدهم به صورت یک علم با توجه به تحولات و تغییرات اجتماعی به وجود آمد. «اولین بار این عنوان به وسیله‌ی «توبینار» فرانسوی در سااال ۱۸۷۹ به کار رفت و چند سال بعد توسط «گاروفالو» ایتالیایی بکار گرفته شد و به تدریج این عنوان در تمام دنیا به یک اعتبار کم و بیش مشابه مورد استفاده قرار گرفت.» (نجفی توانا،۱۳۸۹، ص۲۴)،از این رو شاید بتوان گفت هدف نهایی همه‌ی ادیان و شرایع آسمانی و فلسفه‌ی ارسال رسل و انزال کتب و تمام تلاشهای اندیشمندان و فیلسوفان و غایت علم حقوق؛ پیشگیری از جرم و پدید آوردن مدینه ای پاک، عادلانه و مبتنی بر نظم وامنیت و آرامش بوده است، و از آنجاکه انسان، به جهت دارا بودن اختیار و مدنی بالطبع بودن، با آحاد جامعه در شرائطی، با رفتارهایی مواجهه می‌شود که

در صورت مقابله به مثل، نتایجی غیر قابل جبران به وقوع پیوسته، که بـا انـدک تسـامح و تـاب آوری در برابر آن رفتار، از وقوع این واقعه پیشـگیری مـی‌شـد؛ کـاربرد وکـارآیی ایـن اصـل تـا بدانجاست که گاهی، بردباری دربرابر یک خشم آنی، مانع از دسـت دادن جـان آدمـی مـی‌شـود. جانی که «عزیزترین دارایی انسان است، زیرا، قتل، تنها جرمی است که صدمه ناشـی از آن غیـر قابل جبران است و آثارآن نه تنها بر خود شخص، بلکه بر دوستان و خانواده وی و حتی بر جامعه قابل توجه است.» (میر محمد صادقی،۱۳۹۵، ص ۱۹)، به همین جهت، پیشگیری ازجرم، باتوجـه به آثار وعواقبی که جرم بـرای مجـرم و مجنـی علیـه و خـانواده و خویشـاوندان و جامعـه دارد، ازاهمیت والایی برخوردار است. از این رو، جرم شناسی، به معرفت علمی مجرم و علل جـرم و در نتیجه راههای پیشگیری از جرم می‌پردازد. و خسارات ناشی از جرم را کاهش و یـا حتـی از بـین می‌برد، به همین جهت، صاحبنظران مربوطه، گفته اند:«جرم شناسی یک از جالب ترین و ارزنـده ترین و انسانی ترین و مقدس ترین و پرثمر ترین رشته‌های دانش است. جـرم شناسـی ،یکـی از جلوه‌های باشکوه ودرخشان کنجکاوی ژرف و گسترده و همه جانبه دانشمندان و متخصصان بشر دوست است...زیرا عالی ترین هدف هر جامعه پیشرو، متکی بر ارزشهای اخلاقی، شناخت انسـان؛ این موجود ناشناخته و فراهم آوردن بهترین شـرائط تجلـی حریـت و نبـوغ و خلاقیـت واعتمـاد معنوی وتامین رشد هرچه بیشتر اخلاقی وسعادت اجتمـاعی آن جامعـه‌ی متعـالی اسـت. در ایـن زمینه ، جرم شناسی، درمیان همه‌ی دانشها، ازلحاظ جامعیت، مقامی ویژه و والا دارد، مضافا آنکه، انسـان وسـعادت و سـربلندی او هـدف غـائی اندیشـه و کـار جـرم شناسـی اسـت.» (کـی نیـا، ۱۳۷۶،ص۱)؛لذا این قاعده، یکی از قواعد مهم در کاهش و پیشگیری از جـرم اسـت، قاعـده ای ساده و مبتنی بر عناصری بدیهی و مسلم، به گفته‌ی سزار بکاریـا:«مـی خواهیـد از وقـوع جـرم پیشگیری کنید ؟ بکوشید تا قوانین روشن و ساده باشد؛ وتمـام قـدرت ملـت ، بـرای دفـاع از آن بسیج شود و هیچ قدرتی برای نابودی آن به کار گرفته نشود....»(بکاریا،۱۳۹۵،ص۱۳۲)، از سـوی دیگر، گرچه همه تمدن‌ها، دارای کیفرهایی بوده اند ودر جایی که دولتها وضع مقرراتـی را بـرای جریان منظم و هماهنگ زندگی اجتماعی مفید تشخیص می‌دهند، ضروری است که این مقررات درباره‌ی کسانی که آنها را نقض می‌کنند به اجراء گذاشته، وضمانت اجراهای پیش بینی شده، نیز علیه آنان اعمال می‌شود.(بولک، ۱۳۸۵،ص۲۹)؛ ولی «با این حال، به این جنبه‌ی ضـمانت اجـرا، نباید تا آنجا اهمیت داد که به هدف دیگر مجازات، یعنی هدف سازگارسازی دو باره وبـاز پـذیری اجتماعی محکوم، که در سازماندهی نحوه‌ی رفتار با بزهکار در اولویت قرارداده شده است، لطمـه بزند.» (بولک، ۱۳۸۵، ص۳۱). از این رو این پژوهش،با رویکردی جرم شناسانه به جرم، برپایـه‌ی (فرض عدم موقعیت متنازع فیه، از سوی جانی) یکی از راههای مهم پیشـگیری از جرائمـی کـه حوزه‌ی گسترده دارند را ارائه می‌دهد، این فرضیه براصـول ومبـانی علـم اخـلاق هماننـد؛ علـم

وآگاهی، شکیبایی و تاب آوری، تجاهل العارف، حلم وبردباری، شفقت ودلسوزی و حسن ظن به مردم، شکل گرفته است،گرچه دانشمندان بزرگ علم اخلاق چون ابوعلی مسکویه(۴۲۱ ه.ق) در کتاب تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق ، امام محمد غزالی(۵۰۵ ه.ق) در احیاء علوم الدین و(تلیخص و ترجمه فارسی آن، کیمیای سعادت)، خواجه نصیرالدین طوسی(۶۷۲ ه.ق) دراخلاق ناصری، فیض کاشانی (۱۰۹۰ ه.ق)در المحجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء (علوم الدین غزالی)، فاضلین نراقیین؛ مهدی نراقی (۱۲۰۹ه.ق)در جامع السادات،و احمد نراقی (۱۱۸۶ه.ق) در معراج السعاده و سایر محققان، در هرکدام ازعناصراین قاعده، مبسوطا و به تفصیل، مستدل ومستند، بحث و گفتگو کرده اند. ولی در این مقاله تاثیر اجتماعی اصول و مبانی مذکور در عرصه‌ی اجتماعی و از بعد پیشگیری از جرم تحت عنوان یک قاعده‌ی متصیده مهم از علم اخلاق در جرم شناسی مطرح شده است، که به نظر می‌آید، فاقد سابقه ای به این سبک وسیاق باشد.

قاعده فرض عدم موقعیت و علم اخلاق

این قاعده مبانی خود را از علم اخلاق اقتباس نموده و با اتکاء به اهداف جرم شناسی به بررسی فرضیه‌ها می پردازد، از این رو تعاریف و بیان مبادی و مبانی هر دو ضروری به نظر می‌آید.

تعریف علم اخلاق و علم جرم شناسی

از اخلاق تعاریف گونا گونی از سوی محققان و اخلاق پژوهان ارائه شده است؛ خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف اخلاق آورده است: «**چون این نوع که در آن شروع خواهد رفت، علم است بدانکه نفس انسانی را چگونه خلقی،اکتساب توان کرد که جملگی افعالی که به ارادت او صادر شود، جمیل ومحمود بود، پس موضوع این علم، نفس انسانی بود از آن جهت که ازاو افعالی جمیل و محمود یا قبیح و مذموم صادر تواند شد به حسب ارادت او.**»، برخی دیگر با توجه به اینکه اخلاق در باره‌ی فضیلت‌ها و رذیلت‌ها گفتگو می‌کند و چگونگی اتصاف به شایسته‌ها و دفع نبایسته‌ها را یاد می‌دهد،آن رابه «مجموعه‌ی ملکات نفسانی و صفات وخصائص روحی» تعریف کرده اند. (سادات، ۱۳۷۰، ص۲۲)، ابن مسکویه، اخلاق را به کیفیتی نفسانی تعریف می‌کند که بدون اندیشیدن و بصورت خود کار انسان را به سوی خوبیها سوق داده و از بدی‌ها اجتناب می‌کند.(ابن مسکویه، ۱۳۷۵، ص۵۸)، فیض کاشانی نیزعلم اخلاق را به همین سبک وسیاق تعریف کرده است.(فیض کاشانی، ۱۳۸۳،ق، ص۹۶)؛ از این رو دراین علم فضیلت‌ها و رذیلت‌ها و راههای کسب و دفع آنها بررسی می‌گردد.

انسان به جهت ماهیتی که دارد در طول تاریخ همواره به خوبی‌ها گرایش و از بدی‌ها گریزان

بوده است، از این رو حتی درجوامع بدوی نیز فضیلت‌ها ممدوح و رذیلت‌ها مذموم بوده است. به همین جهت،ازبدو پیدایش منسجم اندیشه ورزی، همواره اخلاق در صدر مباحث فکری بشر قرار گرفته است واصول وموازین اخلاقی مورد توجه و اهتمام همه‌ی انیشمندان بوده است و افراد جوامع بشری حرمت آنها را نگه می‌داشتند و خوبی وبدی افراد را با معیارهای اخلاقی می‌سنجیدند،هانری برگسن در این باره می‌گوید:«درهمه‌ی ازمنه، آدمیزادگانی استثنایی قد علم می‌کنند و این اخلاق را در راه و رسم خود تجسم می‌بخشند، بشریت پیش از قدیسان مسیحی، فرزانگان یونان و انبیاء بنی اسرائیل و آراهان‌های بودایی [آراهان راهبان بودایی هستند که با طی مراحل سیر وسلوک به نیروانا رسیده اند.] و دیگران را دیده است. و همواره برای تخلق به اخلاق کامل و یا بهتر بگوییم، اخلاق مطلق، بدین افراد رجوع کرده و توسل جسته اند. این مطلب به خودی خود آموزنده است، یعنی موجب فهم این مطلب است که اختلاف میان دو اخلاق، اختلاف در طبیعت است، نه اختلاف در قدر و مرتبه.» (برگسون، ۱۳۵۸، ص۳۱)، آنگونه که در دوره‌ی معاصر نیز اندیشوران در همه‌ی شاخه‌های بشری، به آن توجه نموده و ازمبانی آن بهره مند می‌شوند،زیرا «علم اخلاق با شناسایی قوا و استعدادهای گوناگون انسان و فضائل و رذایل روح آدمی، چگونگی ایجاد تعادل در میان امیال گوناگون و راه و روش تربیت نفس را میسر می‌سازد، به نحوی که انسان بتواند به کمال استحقاقی خود، نائل آید و موانع موجود برسر راه تکامل را شناسایی و از میان بردارد، از اینجا می‌توان دریافت که علم اخلاق، از پر ارج ترین و ضروری ترین علومی است که انسان بدان نیازمند است.... زیرا همه‌ی علوم ره آوردهای خود را در اختیار انسان قرار داده و در خدمت «انسان» هستند، حال اگر انسان از تربیت روحی و معنوی لازم برخوردار نباشد، از دستاوردهای علوم نیز نمی‌تواند در جهت سعادت حقیقی و کمال واقعی خود بهره مند شود.» (سادات، ۱۳۷۰، ص۲۶) و به همین جهت حضرت رسول اکرم صلی الله علی وآله و سلم، هدف بعثت خود را تکمیل و تتمیم مکارم اخلاق معرفی فرموده است. یکی از علوم جدید که برای رسیدن به اهداف غایی خود، ناگزیر از بکارگیری علم اخلاق است، علم جرم شناسی است، زیرا هدف این علم، شناخت جرم و مجرم وعلل و عوامل ارتکاب جرم و ودر نتیجه پیشگیری از جرم است، یکی از محققان و متخصصان برجسته معاصر در تعریف این علم می‌گوید: «جرم شناسی یا بزه شناسی، رشته ای از علوم جنایی است که در باره‌ی عوامل جرم زا و کیفیات و امور و مقتضیات و شرائط فردی و محیطی و اجتماعی موثر در بروز رفتار جنایی یا علل وقوع جرم و صور گوناگون بزه و جنبه‌های کمی و کیفی آن واز پیدایش حالت خطرناک در انسان یا انسانهای تبهکار و معمای تشکیل گروههای جامعه ستیز در میان جوامع انسانی با روش عینی و علمی یا مشاهده و آزمون و مقایسه و استقراء کافی به بررسی و تحقیق مداوم می‌پردازد، تا مگر با استمداد و استفاضه از تمام تخصص‌های علمی، بر طرق پیشگیری مستقیم یا غیر

مستقیم از حدوث جرائم و روشهای درمان و اصلاح و تربیت بزهکاران یا کسانی که در اثر عوامل جرم زای فردی (تن و روان) و محیط طبیعی و اجتماعی بدی، را برگزیده اند و از خود، رو برتافته واز انسانیت گریخته اند و پرورش دو باره و از نو سازگار ساختن آنان با جامعه و نظام اجتماعی دست یابد.» (کی نیا، ۱۳۷۶، ص۴). با مقارنه و تطبیق هدف هردو علم، دیده می‌شود که غایت جرم شناسی رسیدن به موضوع اخلاق است؛ به همین جهت برخی ازمحققان در ضرورت اخلاق، در ایجاد نظم و آرامش اجتماعی گفته اند:

«ضرورت یک اخلاق بنیادی اجتماعی کاملا احساس می‌گردد. اگر قرار است که زندگی اجتماعی تحمل پذیر باشد،همه باید، مقررات را تا حدودی مراعات کنند. اخلاق اجتماعی چیزی قطعی و مشخص نیست یعنی قواعد رفتار همه جا و همیشه یکسان نیست و نباید باشد ولی ضرورت قواعدی لایتغیر در جنبه‌هایی از زندگی انسانی به چشم می‌خورد، مانند مالکیت، روابط جنسی، و تعرض.مضمون اصلی، اکثر نظام‌های اخلاقی، باز تاب نیاز به قواعدی بنیادی برای رفتار اجتماعی است که البته این قواعد برحسب شرائط گوناگون تغییر می‌کنند.» (اتکینسون، ۱۳۷۰، ص ۶۲)

اخلاق در زندگی فردی واجتماعی به قدری موثر و اهمیت داشته است که اسپینوزا کتاب خود را که «حاصل یک عمر تجربه و تحقیق و تفکر و تامل و حاوی سنجیده ترین و پخته ترین و نهایی ترین اندیشه‌های فلسفی و حامل پیام‌ها و بشارتهای معنوی و به گفته‌ی *کولریج* شاعر نامدار انگلیسی انجیل او وبلا شک از امهات کتب فلسفی غرب است که به راستی عمیق و پر بار و پر محتوا و در عین حال بسیار صعب و سخت و مجمل و موجز است به طوری که فهم هر جمله‌ی آن نیازمند تاملی عمیق و شرحی کشاف است.»(جهانگیری، ۱۳۶۴، ص ه) اخلاق نامیده است، او که در فلسفه به مرتبه ای رسیده بود که به قول هگل: « یا باید اسپینوزایی باشی و یا هرگز فیلسوف نباشی» (اسپینوزا، ۱۳۶۴ص یک) کتاب اخلاق که: « شاهکار ستایش شده‌ی وی است، اثری است با گستره ای وسیع که نه تنها فلسفه‌ی اخلاق بلکه متافیزیک و نظریه‌ی شناخت را دربر می‌گیرد و علاوه براین، خطوط کلی نظامی فیزیکی و نظریه ای در باره‌ی سیاست را شامل می‌شود.عنوان کامل کتاب *اخلاق، به نمایش درآمده در نظمی هندسی* ودر حقیقت بر جسته ترین ویژگی کتاب نظم هندسی ارائه‌ی آن است. جالب است بدانیم اسپینوزا در ارائه‌ی فلسفه اش در این شکل، دکارت را الگوی خود قرار داد.» (ج. اچ. آر. پارکینسون، تاریخ فلسف راتلج ج ۴ ص۴۷۵) او که در روشی بی سابقه و بی لاحقه کتاب خود را به روش هندسه نوشته و از اصول متعارفه، تعاریف، قضایا و براهین برای تبیین و اثبات *مبانی اخلاقی* بهره گرفته است:«گرانبهاترین اثر فلسفه‌ی جدید به طرز هندسی نوشته شده است تا اندیشه را مانند براهین اقلیدسی ثابت و روشن سازد.» (دورانت، ۱۳۹۰، ص ۱۵۴)، واینکه چرا اسپینوزا چنین روشی را

برگزیده است و مبانی فلسفی خود را چرا به صورت قضایایی کـه از تعـاریف و اصـول موضـوعه شکل گرفته، تبیین نموده است ؟ شاید به قول دوستش *لود ویک مه یر* بـدان جهـت اسـت کـه اصول موضوعه:«عباراتی چنان روشن و واضح اند، که تمام کسانی که به سادگی معنـای کلمـات نهفته در آن‌ها را می‌فهمند به هیچ وجه نمی‌توانند از پذیرش آنها اجتناب کنند». به طور خلاصه، اصول موضوعه حقایق بدیهی هستند وهـدف اسـپینوزا در *اخـلاق* ایـن اسـت کـه بـا ابزارهـای استنتاجی ازآنها گزاره‌های دیگری بدست آورد که حقیقت شان بـدیهی نیسـت. بـه ایـن طریـق حقیقت این گزاره‌ها را اثبات می‌کرد.» ((پارکینسون، تاریخ فلسفه پارتلج ج ۴، ص ۴۷۷).

مباحث این کتا ب گرچه همگی موضوعات اخلاقی نیست و بخش اول آن در باره‌ی خداونـد متعال است. و از آنجایی که اسامی کتب و آثار وی ناظر به محتوا و متن آنهاسـت، ولـی تسـمیه این کتاب به اخلاق که فقط فقراتی از سه بخش آن مربوط به اخلاق است و بیشتر آن به بحـث از باری تعالی و صفات او، علم النفس است،بدانجهت است که به گفته‌ی یکی از محققان معاصر؛ چون تلاش و کوشش اسپینوزا در آثار خود نیـل بـه کمـال وسـعادت نهـایی وتبیـین مشـکلات وازاله‌ی موانعی است که انسان را ازرسیدن به کمال باز می‌دارد، لذا این کتاب که در برگیرنـده‌ی این مباحث است، مسما به اخلاق شده است، از سوی دیگر ما بعـد الطبیعـه و علـم الـنفس هـم مقدمه اخلاق است زیرا بیشترمسائل اخلاقی مبتنی بر فلسفه‌ی مـا بعـد طبیعـت و علـم طبیعـت اسـت.(جهـانگیری، ۱۳۹۰، ص شـانزده) از ایـن رو همـه‌ی سـتارگان آسـمان معرفـت و علـوم بشری؛علم اخلاق را به جهت اهمیت موضوع ومسائل آن وتاثیری که در ساخت و پرداخت جامعه ای سالم داشته است مهم تلقی کرده اند. ارسطو در نیکوماخوس مـی‌گویـد: فرزانگـی انسـان بـه خاطر به دست آوردن فضائل است نه به منظور شناسایی حقایق اخلاقی زیـرا کسـانی کـه واجـد فرزانگی شده اند،محتاج به شناخت امور نظری نیستند.(ترجمه اخلاق نیکوماخوس ص ۳۶).

تبصره وتذکاری در باره قاعده

ممکن است، خلط تصوری وتصدیقی درمفهوم این قاعده،یکی از آسیب‌های جدی باشد، بدان معنی که ممکن است،مفهوم ومصداق خلط شده و با تعمیم مصادیق به مفهومی خلاف نتیجـه‌ی قاعده دست یافته شود، که با واقعیت اختیار انسان در تعارض باشد، در حالی کـه بـا کمـی دقـت دیده می‌شود چنین امری هیچگونه ملازمه ای با نفی اختیار ندارد،زیرا نتیجـه قاعـده؛واکنش بـه عملی است که پیش ازآن تحقق یافته است، از دیگر سو بکارگیرنده‌ی ایـن قاعـده، در دو راهـی انتقام خشن و گذشت و نادیده گرفتن کنش طرف مقابل قرار می‌گیرد وبا محاسبه نتـایج هـر دو یعنی؛ انتقام و نادیده گیری عمل مرتکب ، مختارا راه دوم را بر می‌گزینند. البته عقائد جبرگرایانه‌ی گوناگونی که در باره فعل انسان ابراز شده است می‌تواند در این راه به مخالفان این قاعده کمـک

نماید ولی این بدان معنا نیست که پذیرش این روش و بکار گیری آن مستلزم نفی اختیار انسان و تظلم و ستم پذیری مذموم شود.

عناصر قاعده

این قاعده مشتمل برعناصری است که عبارتند از:

۱- معرفت و آگاهی ۲- شکیبایی و تاب آوری ۳- تجاهل العارف ۴- حلم و بردباری ۵- محبت ومهربانی، شفقت و دلسوزی ۶- حسن ظن به مردم.

۱- معرفت و آگاهی

بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی و جرائم، ناشی از ناآگاهی به فعل انجام شده و عواقب ونتائج آنها است، از این رو علم و آگاهی، از مبادی ضروری ومهم علم اخلاق است ودر همه‌ی مکاتب اخلاقی به این امر تصریح شده است. در مکتب اخلاقی اسلام که از منابع مهم کتاب و سنت سرچشمه می‌گیرد، در آیات و روایات متعددی،علم و آگاهی به عنوان رکن و مبداء هر حرکت معنوی معرفی شده است. علم و آگاهی نسبت به عالم و آدم، نسبت به هستی و نسبت به باری تعالی، دنیا وآخرت، نفس انسان و.... وآنچه دراین باره ازاهمیت والایی بر خوردار است، شناخت نفس،خصوصا؛ ماهیت روح آدمی، ویژگی‌ها،استعداد وتمایلات انسان است و به همین جهت است که در آموزه‌های دینی، معرفت نفس،انفع المعارف قلمداد شده است و شناخت باری تعالی متوقف بر شناخت خود است «من عرف نفسه فقد عرف ربه» واهتمام علماء وفلاسفه‌ی اخلاق چون ابن مسکویه در طهارت الاعراق، غزالی در احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت،خواجه نصیر الدین طوسی در اخلاق ناصری، فیض کاشانی در المحجه البیضاء، فاضلین نراقیین درمعراج السعاده و جامع السعادات، بانوی اصفهانی در سیر وسلوک.... که در تحقیقات خود در مبادی آن علم، در تعریف نفس وشناخت آن، مبسوطا پرداخته اند، در اهمیت این نوع معرفت است که سنایی در حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه درباب الاول درتوحید باری تعالی آورده است:

چون تو در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

به همین جهت است که خواجه نصیرالدین طوسی ضمن تمجید از گفتار ارسطو مبنی بر تقدم تفکر بر عمل می‌گوید: « و حکیم ارسطاطالیس افتتاح کتاب اخلاق بدین فصل کرده است، والحق،رای صواب دراین باب همان است که او را روی نموده است چه اول فکر است آخرعمل بود. و آخرِ فکر اول عمل، چنانکه در جملگی صناعات مقرر است، چه نجار، تا نخست تصورفایده تخت نکند،فکر را در کیفیت عمل صرف نکند، وتا کیفیت عمل به تمامت در خیال نیارد ابتدای عمل نکند وتا عمل تمام نشود فایده‌ی تخت، که فکر اول آن بود، صورت نبندد. همچنین تا

عاقل تصور خیر و سعادت، که نتیجه‌ی کمال نفس اند، نکند، اندیشه‌ی تحصیل کمال در خاطر او تمکن نیابد و تا آن تحصیل میسر نشود، آن خیر و سعادت او را دست ندهد.» (خواجه نصیر الدین طوسی، ۱۳۸۷، ص۸۰)، و به همین جهت است که «ارسطو حکمت(شناخت) را اساس سعادت و عمده ترین فضیلت می‌دانست. شناخت (علم، حکمت، دانایی، فرزانگی) و کار دو پایه و اساس تمدن بشر است. کار بدون شناخت، تیر در تاریکی انداختن است و به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد و شناخت بدون کار، توانایی و استعدادی است که به فعلیت نرسیده است و مانند کار بدون شناخت عقیم است.» (کانت، ۱۳۸۸،ص ۲۱)، صانعی دره بیدی در مقدمه ترجمه فلسفه فضیلت کانت می‌گوید: «از اینجاست که چنان که سقراط به درستی تعلیم داد ، مرز بین علم واخلاق برداشته می‌شود. اخلاقی ترین مردم عالم ترین آنهاست.... تربیت علمی درست، اخلاق درست هم به بار می‌آورد؛ زیرا،رفتار درست،چیزی نیست که جدا از نظام تعلیم و تربیت در فطرت انسان نهفته باشد، انسان محصول تعلیم و تربیت است و جز آنچه از طریق تعلیم و تربیت اقتباس کرده است،چیزی ندارد مگر استعداد برای معرفت و مهارت.» (کانت، ۱۳۸۸ص ۲۲)؛ از این رو درقرآن کریم آیات فراوان ودرسنت روایت متعددی در دعوت به تفکرآمده است. اسپینوزا در قضایای ۳۴ و ۳۵ باب بندگی انسان ویا قوت عاطفه، عقل را موجب توافق انسانها و عواطف را موجب مخالفت میان انسانها دانسته است: « ۳۴- ممکن است انسانها ازاین حیث که دستخوش عواطفی از نوع انفعالات می‌شوند مخالف هم باشند. ۳۵- انسانها فقط از این حیث که تحت هدایت عقل زندگی می‌کنند بالضروره همیشه طبیعتا با هم موافقند.» (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۲۳۳)، وی سپس براساس برهان زیر به اثبات نظریه پرداخته و می‌گوید: «انسانها از این حیث که دستخوش عواطفی از نوع انفعالاتند ، ممکن است با هم اختلاف داشته باشند و مخالف یکدیگر باشند. اما گفته شد که انسانها فقط از این حیث که تحت هدایت عقل زندگی می‌کنند، فعالند، ولذا هر چه از طبیعت انسان ناشی می‌شود از این حیث که به وسیله عقل تبیین می‌شود، باید فقط به واسطه‌ی طبیعت انسان، به عنوان علت نزدیک آن فهمیده شود. اما ازآنجا که هرکس طبق قوانین طبیعتش، چیزی را می‌خواهد که آن را برای خود خیر می‌داند و می‌کوشد چیزی را نفی کند که آن را شر می‌داند و چون هرچیزی که به موجب احکام عقل آن را خیر ویا شر می‌دانیم، آن بالضروره خیر یا شر است ولذا نتیجه می‌شود که انسانها فقط از این حیث که تحت هدایت عقل زندگی می‌کنند، بالضروره اموری را انجام می‌دهند برای طبیعت انسانی ودر نتیجه برای هر انسانی خیر است یعنی با طبیعت هر انسانی موافق است. وبنابراین، انسانها از این حیث که تحت هدایت عقل زندگی می‌کنند بالضروره همیشه با هم موافقند. مطلوب ثابت شد.» (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۲۳۳)، وی سپس در اثبات قضیه ۳۶ همین مبحث در برهانی می‌گوید: «عمل کردن بر طبق فضیلت همان عمل کردن تحت هدایت عقل است و هر کوششی که از

روی عقل به کار می‌بریم کوشش برای فهم است. عالیترین خیـری کـه اصـحاب فضـیلت از آن بهره مند می‌شوند،معرفت خداوند است. خیری که میان همه مشترک است و ممکن است همه‌ی انسانها از این حیث که طبیعت یکسان دارند به طور مساوی از آن برخوردار شوند. مطلـوب ثابـت شد.» (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۲۳۵)، وی با تاکید بر اینکه انسان‌های تحت هدایت عقل که همـان فضلاء – صاحبان فضیلت – در طلب فهم و درک ند ولذا خیری را که برای خود طلب می‌کننـد، آن را برای دیگران نیز می‌خواهند، «این خواهش از این حیث که بـه نفـس مربـوط اسـت،همان ذات نفس است، اما ذات نفس،عبارت است از شناخت، که مستلزم شناخت خداست، که آن بـدون این شناخت ممکن نیست که وجود یابـد، یـا بـه تصـور آیـد و بنـابراین شـناخت خـدا کـه ذات نفس،مستلزم آن است، هر اندازه عظیم تر باشد، به همان نسبت،خواهشی که اصحاب فضیلت به موجب آن، آنچه خود طلب می‌کنند برای دیگران هم می‌خواهنـد.» (اسـپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۲۳۶) وی سپس در قضیه ۴۶ از نتائج عقل، سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: کسی که تحت هـدایت عقل زندگی می‌کند حتی الامکان می‌کوشد تا نفرت وخشم،یا بی اعتنایی دیگـران را نسـبت بـه خود، با محبت و کرامت، پاداش دهد.» (اسپینوزا، ۱۳۶۸ ص ۲۴۶)، لذا علم وآگاهی متقن یکـی از علل وعوامل زندگی فردی واجتماعی سعادتمندانه است: ریچـارد پـاپکین در سـر آغـاز کتـاب محققانه خود عباراتی را از اپیکور آورده است مبنی بر این که تامین سلامت نفس با تحصیل علم و فلسفه امکان پذیر است: «نه آن کس که جوان است نباید در تحصیل و مطالعه‌ی فلسفه تاخیر کند، ونه آن کس که پیر شده است باید از مطالعه‌ی خـویش خسـته و بیـزار شـود. زیـرا تـامین سلامت نفس هر گز برای هیچکس نه زود است و نه دیر» (پاپکین،۱۳۸۴، ص سه)، بـه همـین جهت است که در همه نظریات کلاسیک اخلاقی به ویژه نظریه معروف متعارف افلاطون *دانـایی* رکن و عنصر اساسی است : «اگر ما بدانیم که زندگانی خوب چیست ، طبیعتا چنان رفتار خواهیم کرد که گوئی برای نیل به آن می‌کوشیم.... که بر حسب این نظریه، شـر و بـد کـاری نتیجـه‌ی جهل یعنی عدم شناسایی خیر است به عقیده‌ی افلاطون اگر کسی بتواند در یابـد کـه درسـتی و حق چیست ؟ هر گز شریرانه رفتار نخواهد کرد. اما مشکل ، کشف این است که درستی و حق یا به اصطلاح افلاطون «خیر» ، چیست.» (پاپکین، ۱۳۸۴، ص ۱۰)، به سـخن دیگـر در مـا نحـن فیه،فرضیه این است که یکی از علل عمده و گسترده‌ی جرائم و ناهنجـاری‌هـا، جهالـت و عـدم معرفت نسبت به فعل و عواقب کنش‌های مجرمانه و نابهنجار است؛ پس نـوعی تسلسـل و دور، پیش می‌آید؛ که علت جرم و ناهنجاری جهل است، از این رو باید جهل محو؛ تا امور به سامان و بهنجار شود. وبرای پاسخ به این سوال و رفع این شبهه در این تئوری، ایده‌هـای گونـاگون قابـل تصوراست واندیشمندان در طول تاریخ ارائه طریـق کـرده انـد، الـف– نظریـه‌ی تعلـیم و تربیـت سقراط و افلاطون: سقراط بر پایه محاوراتی که افلاطون از او دست داده اسـت، چنـین اسـتنباط

می‌کند که سقراط، فضیلت را درعلم و دانش می‌دانست ، بنا بر این، فردی که عمل شریرانه انجام می‌دهد؛ از سر جهالت است، او بر این باور بود که دانش با فضیلت و خوشبختی، رابطه ای نزدیک باهم دارند و خودش نیز این عقیده را به نحو دراماتیکی در عمل آزمود؛ سقراط با وجود اینکه فرصت یافت از مجازات مرگی که شهر آتن برایش مقرر کرده بود،بگریزد، او تصمیم گرفت بماند، زیرا باور داشت که فضیلت «ارزشمندترین دارایی است که انسان می‌تواند داشته باشد.» (فورلی،۱۳۹۲، ص ۲۳۰) ، افلاطون نیز برای حل این مشکل به تعلیم و آموزش معتقد است: «کشف طبیعت و ماهیت زندگی خوب ،امری است عقلی، شبیه به کشف حقائق ریاضی.درست همان طور که مردم تعلیم نادیده نمی‌توانند حقائق ریاضی را کشف نمایند،و همچنین اشخاص نادان و غیرعالم، نمی‌توانند حقایق را کشف کنند،همین طور هم اشخاص نادان وغیر عالم نمی‌توانند بفهمند که زندگی خوب چیست. به منظور کشف اینکه زندگی نیکو چیست، نخست باید به تحصیل انواع معینی از دانش و معرفت پرداخت. وقتی انسان می‌تواند به این گونه معرفت نائل شود که به قدر کافی در ریاضیات و فلسفه و دانشهای دیگر تعلیم یافته باشد. فقط با طی دوره‌ی طولانی تعلیم و تربیت عقلانی که افلاطون پیشنهاد کرده است، می‌توان استعداد شناخت طبیعت زندگی خوب را به دست آورد.» (پاپکین، ۱۳۸۴، ص ۱۰). با اینکه این نظریه در ساختن و پرداختن جامعه ای عاری از جرم و ناهنجاری مهم و موثر است، ولی کمکی به فرضیه‌ی طرح شده؛خصوصا در جرائم آنی ندارد، زیرا دراغلب جرائم و به ویژه جرائم آنی ، مرتکب جاهل،علم و آگاهی نسبت به فعل و نتیجه آن ندارد، و آموزش و تعلیم نیز نه تنها غیر ممکن، بلکه محال است.

۲- نظریه تصور مطلق

اسپینوزا براین باور است که «نادرستی عبارت است از فقدان شناخت که لازمه تصورات نا تمام، ناقص و مبهم است.» (اسپینوزا،۱۳۶۴، ص ۱۰۵)، در بادی امر به نظر می‌آید که این نظریه با آنچه افلاطون گفته است؛ تفاوت چندانی ندارد؛ زیرا عبارات دیگر او یعنی «کوشش برای کسب دانش نخستین، یگانه پایه‌ی فضیلت است.» (دورانت، ۱۳۹۰،ص۱۶۵)، وحدت دو دیدگاه را افاده می‌کند و همچنین این عبارت راجر اسکروتن موید و مصدق این همانی دو نظریه می‌باشد: «نظام اخلاقی اسپینوزا که به شکل استنتاجی طراحی شده بود؛ با نتائج خیره کننده ودیدگاه غریب وبدیع اش در باره‌ی مسائل انسانی، الگوی بیشتر متفکران بعدی قرار گرفت.جاذبه‌ی آن؛ صرفا به واسطه‌ی بازگشت به آرمان افلاطونی در باره انسان به عنوان موجودی آزاد ومستغرق در فکر، که می‌تواند تنها به یاری فهم از فراز ونشیب طبیعت فراتر رود، نبود.» (اسکروتن، ۱۳۸۲، ص ۱۹۳»؛ ولی با لحاظ قضایای پیشینی و با براهینی که در اثبات آنها اقامه می‌کند؛ تمایز و

تغایر نظریات افلاطون و اسپینوزا آشکار می‌شود. اسپینوزا در قضیه ۳۲ کتاب اخلاق در باره طبیعت و منشاء نفس آورده است: «تمام تصورات، تا آنجا که به خدا ارتباط دارند درست اند.» (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۱۰۲) ؛ «اسپینوزا نشان داد که اگر می‌خواهیم نوع زندگی خوب را برای انسان‌ها کشف کنیم، باید ماهیت راستین انسان‌ها را کشف کنیم واین به معنای آن است که خود را در بستر طبیعت؛ به مثابه‌ی یک کل ببینیم، او می‌گوید ؛ انسان‌ها از قوانین کلی طبیعت پیروی می‌کنند، جایگاه انسان در طبیعت جایگاه یک پادشا، درون یک پادشاه نیست.» (پارکینسون، ۱۳۹۲، ص۱۹۲)، «به عقیده فارابی هدف غایی وجود انسان رسیدن به سعادت قصوی است. فارابی سعادت قصوی را با خیر مطلق یکی می‌داند، یعنی: آنچه مطلوب ومراد به ذات خویش است و نه مطلوب،از برای چیزی دیگر – هر چه باشد ودر هر زمانی. هر چیز دیگری وسیله ای است برای رسیدن به سعادت. این خیر مطلق، خداوند یا علت اولی است، زیرا «غایتی است که ورای آن غایتی وجود ندارد تا از رهگذر سعادت جستجو شود.»، مقصود فارابی این است که انسان در کما ل غایی خود در زندگی پس از مرگ ، می‌تواند خداوند رامشاهده کند که سعادت ابدی او را تشکیل می‌دهد.» (عثمان بکار، ۱۳۸۱، ص ۱۳۶)، یافتن و رسیدن و درک اینکه «عالی ترین فضایل، فضایل نظری است»، که آنها هم حاصل عقل است، خود امری مهم و اساسی در کنترل خود و بالا بردن سطح بردباری و تاب آوری و پیشگیری از وقوع جرائم و ناهنجاری‌های اجتماعی است.

۳- صبر و تاب آوری و شکیبایی

یکی ازمهمترین عناصراین قاعده،صبر و تاب آوری است، یکی از عوامل اصلی وقوع جرم، بی صبری و ناشکیبی است، وفرد با کمترین فعل به حرکت در آمده و واکنش نشان می‌دهد. بوق زدن ممتد راننده یک خودرو، یک مورد عدم مراعات نوبت در صفوف و مکان‌ها و..... فرد را وادار به عکس العمل می‌کند، یکی از راههای کنترل خشم و واکنش‌های سریع آسیب زا، صبر و بردباری است، شکیبایی و برد باری مبتنی بر آگاهی و معرفت نسبت به عواقب اموری است که فرد تحریک شده در موقعیت‌های تحریک آمیز می‌تواند از خود نشان دهد، زن وشوهری که در فرآیند پیچیده و سخت عقد ازدواج پیوند زنا شویی منعقد نموده اند، گاهی با واکنش به حرکت جزیی یکی از زوجین این کانون مستحکم و بنیاد مهم، فرو می‌پاشد. کسی که با شنیدن صدای بوق خود رویی، از کوره در می‌رود و با خشم و عصبانیت بر او فریاد می‌زند و باعث در گیری و نزاع و منجر به ضرب و جرح و قتل شده؛ اگر قدری شکیبایی پیشه کند، همه‌ی امور به سهولت رد و بدل می‌شود، از این رو، در روایات متعدد، توصیه و تاکید و امر به حلم و برد باری، صبر بر شدائد، تقیه، تحمل نوائب، فرو بردن خشم، رفق ومدارا، عفو و گذشت، فروتنی، تحمل جهال و...

شده است، آن گونه که امام سجاد علیه السلام فرموده اند: «لا ایمان لمن لا صبر له» (کسی که صبرنکند، ایمان ندارد.) (وافی جلد ۲ ص ۶۶) و در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم آمده است که: «از محبوبترین راههای بسوی خدا وند متعال، فرو بردن دو جرعه است: جرعه‌ی خشمی که فرو بری، به حلم و برد باری، جرعه‌ی مصیبتی که فرو بری به صبر و شکیبایی.» (وسائل الشیعه ج ۲ ص ۲۲۴) و در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است، که انسان به مقام عبادت نمی‌رسد، تا اینکه حلیم و برد بار شود: «لایکون الرجل عابدا حتی یکون حلیما» (اصول کافی ج ۲ ص ۱۱۱)، با بررسی پرونده‌های دادگستری دیده می‌شود که خشم و غضب، موجب بسیاری از جرایم همانند؛ جرح و ضرب وقتل شده است، از این رو در قرآن مجید و روایات ، کظم غیظ و عفو و گذشت، نا دیده گرفتن جفای دیگران و بردباری و شکیبایی با تعابیر تکان دهنده آمده است: در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم آمده است: «یا علی، اگر انسان، کسی را که در مقام عذر خواهی بر آمده، چه راست گوید چه دروغ، نپذیرد (و از او در نگذرد)؛ به شفاعت من نرسد.» (کنزالعمال، خ ۷۰۰۴)، همچنین در روایت دیگری از رسول اکرم الله علیه و آله وسلم آمده است: «آیا شما را از بهترین آفریده‌های دنیا و آخرت آگاهی دهم؟ عفو کردن کسی که برشما ستم کرده، وپیوستن با کسی که از شما بریده و نیکی کردن به کسی که به شما بدی کرده، و بخشش به کسی که از شما منع کرده است.» (بحارالانوار ج۷۱ ص۳۳۹)، و در روایت دیگری از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم آمده است: «الغضب مفتاح کل شر»، مولی الموحدین حضرت علی علیه السلام فرموده اند: «لیس منا لم یملک غضبه»(هر کسی که برخشم خود مسلط نباشد از ما نیست.) (آمدی، ۱۳۸۶، ص۱۹۸)، فیض کاشانی در زاد السالک گوید: از جمله اموری که عمده است در سلوک، حریت است، اعنی ؛ آزاد بودن از شوائب طبیعت و وساوس عادت و نوامیس عامه، چه سالک را هیچ سدی،عظیم تر از این سه امر، نیست و بعضی از حکماء اینها را روسای شیاطین نامیده اند و هر قبیحی که از هر کسی سر می‌زند چون نیکو می‌نگری به یکی از این سه منتهی می‌شود؛ اما شوائب طبیعت، مثل شهوت و غضب و توابع آن، از حب مال و جاه و غیر آن.....» (فیض کاشانی، ۱۳۷۴، ص۱۳۳) ، فیض کاشانی در زاد السالک آورده است: « چنانکه از روایات معتبره به طریق اهل بیت علیهم السلام مستفاد می‌شود، از اموری که سالک را لابد است از آن، و اخلال آن به هیچ وجه جایز نیست، بعد از تحصیل عقائد حقه، بیست و پنج چیز است:... بیست وسوم: بر جفای خلق و متعلقان صبر کردن، *زود از جا در نیامدن* و بد خویی نکردن، که هر چند جفا بیشتر می‌کشد و تلقی بلا بیشتر می‌کند زودتر به مطلب می‌رسد.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۳، ص۱۶۸)، دکارت با اینکه به همه‌ی معتقدات خود،شک کرد و وجود و هستی آدمیان را مساوق با شک می‌دانست و می‌گفت من شک می‌کنم پس هستم، ولی لاجرم به این نتیجه رسیده است که شک و تردید موجب سرگردانی و حیرت شده

ولذا باید پای را بر اصول ثابتی نهاد :«چون مرا عقل برآن داشت که در عقاید خـود مـردد باشـم، برای اینکه در اعمالم سرگردان نمانم و بتوانم تا ممکن است به خوشی زندگانی کنم، یک دستور اخلاقی موقت برای خود برگزیدم؛ وآن مبتنی بر چهار اصل بود....[دراصل سوم می‌گویـد:] اصـل سوم این که همواره به غلبه بر نفس خویش بکوشم تا به روزگار، و به تبدیل آرزوهای خود بیشتر معتقد باشم تا به تغییر امور گیتی وهمواره این اندیشه و اعتقاد را در نفس خود راسخ سازم که جز فکر و ضمیر ما هیچ امری کاملا در اختیار ما نیست و بنابر این اموری را که سوای خـود ماسـت، پس از آنکه به قدر قوه کوشیدیم؛ اگر چیزی بر وفق رضا نشود، آن را نسبت به خود یکسره غیـر ممکن بشماریم؛ و همین اعتقاد بس است تا مرا مانع شود از اینکه، آرزویی کنم که به آن نرسم و بنا براین خرسند باشم، زیرا اراده ما طبعا نمی‌گراید مگر به آنچه فهم ما حصـولش را بـه وجهـی ممکن جلوه می‌دهد. پس اگر همه‌ی آنچه را که سوای خود ماست یکسان از توانایی خود بیـرون بدانیم، البته فقدان چیزهایی که به طبع ازآن محرومیم و تقصـیری درآن بـاره نکـرده ایـم مایـه حسرت نمی‌شود، چنانکه از دارا نبودن ممالک چین و مکزیک دلتنگ نیستم. و به قـول معـروف چون ضرورت را فضیلت خود قرار دهیم؛ هنگام نا خوشی،حسـرت تندرسـتی، نخـوایم خـورد ودر زندان برآزادی تاسف نخواهیم داشت، چنان که اکنون حسرت نمی‌بریم که تن مـا ماننـد المـاس فساد ناپذیر نیست،یا مانند مرغان برای پرواز بال و پر نداریم ولیکن اذعـان مـی‌کـنم کـه ورزش طولانی و تکرار تفکر بسیارباید، تا شخص خو کند به این که ،امور را به این وجه ببینـد و گمـان دارم آن فیلسوفان پیشین که توانسته اند از سر پنجه‌ی روزگـار رهـایی یابنـد وبـا درد منـدی و بیچارگی در خرسندی و خوشی با خداوندان خود همچشمی کنند،راز کارشان همـین بـوده اسـت، یعنی همواره حدودی را که طبیعت بـرای ایشـان مقـرر نمـوده در نظـر داشـتند و چنـان مسـلم می‌گرفتند و قطع می‌کردند که جز اندیشه خود هیچ چیز را در اختیار ندارنـد، کـه همـین کیفیـت مانع می‌شد از این که در دل هوای دیگر داشته باشند،ولی در عوض توانایی خویش را بـرنفس و اندیشه چنان کامل می‌ساختند، که از این رو حق داشـتند خـود را غنـی تـر و توانـاتر و آزادتـر و سعادتمند تر بدانند از همه مردم دیگر که این فلسفه را اختیار ننموده و هرچند بخت و روزگـار بـا آنها مساعد باشد البته آنچه را که می‌خواهند ندارنـد.»(فروغـی، ۱۳۹۳، ص۱۹۸)؛ یکـی دیگـر از جلوه‌های تاب آوری و شکیبایی، نادیده گرفتن جسارت و بی اخلاقی است که اوج آن در *تجاهـل العارف* نمود پیدا می‌کند؛ بدین معنی که خود را به نشنیدن و نفهمیدن بزند،هابزدر دومین قـانون از قوانین ۱۹ گانه خود در کتاب لویاتان می‌گوید: «انسان باید تا جایی که لازم است، هماهنگ با دیگران، برای حفظ صلح و دفاع از جان خویش؛از حق خود بر اشـیاء چشـم بپوشـد و بـه همـان مقدارآزادی برای خود؛ در قبال دیگران راضی باشد ، که برای دیگران در مقابـل خـود قائـل بـه آزادی است.» (کانت، ۱۳۸۸، ص ۲۲).

٤- محبت و شفقت و دوستی و حسن خلق

شاید مبنای همه‌ی خلقیاتی که منجر به پیشگیری از جرم می‌شود؛ دوستی ومحبت و عشق به همنوعان و حسن خلق باشد؛ دراهمیت و نقش این خصلت والا، درمکاتب اخلاقی، داد سخن داده اند، به طوری که برخی گفته اند:«قوام همه‌ی موجودات به سبب محبت است وهیچ موجودی ازمحبتی خالی نتواند بود، چنان که از وجودی و وحدتی خالی نتواند بود..... چنان که محبت مقتضی قوام وکمال است؛غلبه مقتضی فساد ونقصان باشد. وبرخی دیگر از حکماء نیز به محبت اقرار کرده اند و [قائل به] سُریان عشق، درجملگی کاینات اند. وچون حقیقت محبت طلب اتحاد بود با چیزی که اتحاد با او درتصور طالب کمال باشد وما گفتیم که کمال و شرف هرموجودی بحسب وحدتی است که براو فایض شده است. پس محبت طلبِ شرف وفضیلت وکمال بود وهرچه طلب دراوبیشتر بود، شوق او به کمال زیادت بود و وصول بدان بر او سهل تر.» (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۰)، ابوعلی مسکویه از بزرگترین نظریه پردازان متقدم اخلاق فلسفی معتقد است: « بر خوردار شدن از جمیع خیرات جز از طریق استعانت از اخیار امکان ندارد و بدین ترتیب اجتماع افراد و محبت آنان به یکدیگر و اجتناب از اعتکاف و رهبانیت لازم می‌شود. بدین شرح موضوع مهم در روش اخلاقی ابن مسکویه به محبت افراد اجتماع به هم و استعانت ازیکدیگر است، و احکام شریعت، نیز اگر درست اجرا شود مفضی به همین غایت خواهد بود.» (صفا، ۱۳۸۸، ص ۲۳۶).

در آیین‌های الهی هم، این صفت در صدر همه‌ی خصال انسانی است، آن چنانکه در مکتب اسلا م در تاکیدی تشویقی، دین، به حب تعریف شده است و در آموزه‌های دینی آمده است: «هل الدین الا الحب» ؛ لذا؛ خواجه نصیر الدین طوسی؛ با این که؛ فضیلت عدالت را افضل فضائل دانسته، ولی محبت را مقدم و برتر از عدالت می‌داند تا جایی که می‌گوید:اگر محبت در جامعه، ساری وجاری باشد، نیازی به عدالت نیست، بدین معنا که در فقدان محبت است که عدالت ضرورت می‌یابد.« اشتیاق به تالف محبت بود وما بیش از این اشارتی کرده ایم به تفضیل محبت بر عدالت. و علت در آن معنی؛ آن است که عدالت مقتضی اتحادی است صناعی و محبت مقتضی اتحادی طبیعی،..... پس معلوم شد که احتیاج به عدالت که اکمل فضایل است درباب محافظت نظام نوع از جهت فقدان محبت است، چه اگر محبت میان اشخاص حاصل بودی به انصاف و انتصاف؛ احتیاج نیفتادی. واز روی لغت خود انصاف مشتق ازنصف بود یعنی منصف متنازع فیه را با صاحب خود مناصفه کند. وتنصیف از لواحق تکثر باشد و محبت برعدالت معلوم شد.» (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۷، ص۲۵۸)، فیض کاشانی در اهمیت حسن خلق و حسن نیت به مردم می‌گوید: « با مردم به حسن خلق و مباسطت معاشرت کردن، تا برکسی گران نباشد و افعال ایشان را محملی نیکو اندیشیدن و گمان بد به کسی نداشتن.» (فیض کاشانی،

۱۳۷۳، ص۱۶۷)، اپیکوردرباره‌ی دوستی می‌گوید: «بین تمام نیکی‌هایی که حکمت برای ما در بر دارد دوستی پر بها ترین است» واین کلید فلسفه‌ی انسانی اوست. جامعه ای که به دوستی امید ببندد بهترازجامعه ای است که به عدالت اعتماد کند. دراین باره – باغ- بیش از آن که مدرسه ای باشد، پایگاه مبلغان بود. به عقیده‌ی اپیکور دوستی تقریبا به صورت مسری باید ازفردی به فرد دیگر انتقال یابد (همچون زنجیر خوشبختی) اگر به جای دوستی کلمه‌ی عشق را بگذاریم، با کسی دریونان روبرو خواهیم بود که درواقع می‌توانیم پیشگام فرانسوا داسیز محسوبش کنیم. [کشیش قدیس کلیسای ایتالیای، موسس فرقه‌ی فرانسیسکن. هوادار فقر وفقراء ومبلغ زندگی فقیرانه و محبت آمیز (۱۲۲۶-۱۱۸۲)، اگر پیام اپیکور هیچ وقت مورد استقبال همگان قرار نگرفت؛ به این سبب بود که دوستی امری اعتباری و خصوصی است و نمی‌تواند مثل عدالت ابزار مسلکی برای دستیابی به قدرت باشد. «دوستی همچون پیام آوری، گرد جهان می‌گردد که انسانها را بیدار کند تا بتوانند خود را خوشبخت بنامند.» تمام فکر فیلسوف دراین تخیل شاعرانه‌ی درخشان ؛ نهفته است. در واقع او دوستی را وسیله‌ی ارتباط ومسلکی می‌داند که هرچند به سبب سودی که در بر دارد، پایدار می‌شود اما بالاخره به لذت آمیخته می‌شود و عاقبت به هدف غایی زندگی مبدل می‌گردد.» (کر شنتزو، ۱۳۷۷،ص ۳۳۸)، اسپینوزا در قضیه‌ی ۲۷ عواطف آورده است : *«با اینکه ممکن است نسبت به شیئی که همانند ماست هیچ گونه عاطفه ای نداشته باشیم، اما، با وجود این، هرگاه تخیل کنیم که شیء مذکور تحت تاثیر عاطفه ای قرار گرفته است، ما تحت تاثیر همان عاطفه ای قرار خواهیم گرفت.»* (اسپینوزا ، ۱۳۶۴، ص ۱۵۸) وبا براهین متقنی به این نتایج دست یافته است: «نتیجه ۱: اگر تخیل کنیم که کسی که نسبت به او هیچ گونه عاطفه ای نداریم همانند ما را شاد کرده است، در این صورت، وی را دوست خواهیم داشت و برعکس، اگر تخیل کنیم که او را اندوهگین ساخته است، از وی متنفر خواهیم بود. نتیجه ۲: اگر دلسوز شیئی باشیم، از آن نفرت نخواهیم داشت (ما نمی‌توانیم از شیئی که دلسوز آن هستیم نفرت داشته باشیم.) ، زیرا تیره بختی او، ما را اندوهگین خواهد ساخت.»، وی سپس پیش از نتیجه ۳ برهان را ارائه می‌دهد: «اگر ممکن می‌بود که از این چنین چیزی متنفر باشیم، لازم می‌آمد ه ، از اندوه او شاد شویم، واین خلاف فرض است. » و سپس برهان زیر را در اثبات دلسوزی اقامه می‌کند: «چیزی که درمورد دلسوزی ما ایجاد اندوه می‌کند ما را هم به اندوهی مشابه آن مبتلا می‌سازد. بنابر این، ما کوشش می‌کنیم چیزی را به خاطرآوریم که وجود آن چیز را نفی کند یا تباهش سازد. به عبارت دیگر ، خواهان نابودی آن خواهیم بود یا موجب نابودی آن، *و درنتیجه سعی ما متوجه خواهد بود که مورد دلسوزی خود را از تیره روزی برهانیم.* تبصره: این اراده یا خواهش نیکی کردن، که زاده‌ی دلسوزی ما نسبت به شیئی است که می‌خواهیم درباره اش نیکی کنیم؛ خیر *خواهی* نامیده می‌شود و بنا براین، صرفا خواهشی است که از

دلسوزی نشات می‌گیرد.» (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۱۶۰)؛ خیر خواهی یکی از فضیلت‌های مهم اخلاقی است که در اسلام برآن تاکید شده است؛ رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: «عابدترین مردم کسی است که نسبت به همه‌ی مسلمین، خیرخواه تر و پاک دلتر باشد.» (اصول کافی ج ۳ ص۲۳۸)؛ اسپینوزا درقضایای ۴۳ و ۴۴ همین باب می‌گوید: قضیه ۴۳: نفرت به وسیله‌ی نفرت متقابل فزونی می‌یابد و برعکس ممکن است به وسیله‌ی محبت از بین برود.

۴۴: نفرتی که کاملا مغلوب محبت شود مبدل به محبت خواهد شد و به همین جهت شدیدتر از محبتی خواهد بود که مسبوق به نفرت بنباشد. وی سپس از این اصل مهم برهان زیر را دست می‌دهد:

برهان: زیرا اگر کسی به چیزی که مورد نفرت او بوده یا عادتا از دیدن آن اندوهگین می‌شده است، عشق بورزد، به موجب این عشق، احساس شادی خواهد کرد و بر این شادی که محبت مستلزم آن است، شادی جدیدی افزوده خواهد شد. این شادی جدید از تقویت کوشش او برای بر طرف کردن اندوهی که نفرت مستلزم آن است، همراه با تصور شخص مورد نفرت او به عنوان علت شادی ناشی می‌شود.» (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۱۷۴)، و از آن رو که «شادی تحول انسان ازکمال کمتر به کمال بیشتر و اندوه تحول انسان از کمال بیشتر به کمال کمتر است.» (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۱۹۰)، لذا اگر در برابر پرخاشگران و خشمگینان با پیشه کردن شکیبابی و برد باری و پاسخ غیر انتقامجویانه برخورد کنیم نه تنها موجب کاهش و خاموشی طرف مقابل شده، بلکه از ارتکاب او به جرم و جنایات جلو گیری کرده ایم و خود را هم به جهت کمالی ارتقاء داده ایم.به همین جهت در قضیه ۴۶ همین باب، راه کاهش نفرت و خشم را هدایت عقل می‌داند و در اثبات آن به برهان زیر تمسک می‌جوید که: «انسانی که تحت هدایت عقل زندگی می‌کند حتی الامکان می‌کوشد تا تحت استیلای عواطف وابسته به نفرت قرار نگیرد ودر نتیجه کوشش خواهد کرد که دیگران هم تحت استیلای این عواطف قرار نگیرند. اما نفرت با نفرت متقابل افزایش می‌یابد و برعکس ممکن است با محبت از بین برود؛ به طوری که به محبت مبدل شود. لذا کسی که تحت هدایت عقل زندگی می‌کند، می‌کوشد نفرت و غیر آن را با محبت پاسخ دهد، یعنی با کرامت..... تبصره: کسی که می‌خواهد آزار دیگران را با نفرت تلافی کند، مطمئنا زندگی اسفناکی خواهد داشت. اما برعکس، کسی که می‌کوشد تا نفرت را باعشق بر طرف سازد، با شادی و اطمینان خاطر به مبارزه می‌پردازد ودر برابر بسیاری به همان آسانی مقاومت می‌کند که در برابر اندک و به ندرت نیازمند یاری بخت است و کسانی که مغلوبش می‌شوند خود را با شادی تسلیم وی می‌کنند، زیرا آنها نه به واسطه فقدان نیرو بلکه به واسطه‌ی افزایش نیروشان مغلوب شده اند. به هر حال تمام این حقائق آن چنان به وضوح از تعاریف محبت و عقل ناشی می‌شوند که دیگر به مبرهن ساختن آن نیازی نیست.» (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۲۴۷)؛ از این رو، در

آموزه‌های دینی به برخورد با بدی از طریق نیکی، توصیه وتاکید شده است، آنگونه کـه در قـرآن کریم آمده است و در اوج فصاحت و بلاغت به این مهم تاکید و توصیه نموده است:«ولا تسـتوی الحسنه ولا السیئه ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداواه کانه ولی حمیم» (فصـلت /۳۴): (وهرگز نیکی و بدی مساوی نیست، همیشه بد اخلاقی را به بهترین شـیوه دور کـن تـا در نتیجه کسی را که با تو سر دشمنی دارد دوست تو گردد.)و در آیـه ۶۳ سـوره فرقـان در اوصـاف بندگان پاک خدا آمـده اسـت : «عبـادالرحمن الـذین یمشـون علـی الارض هونـا واذا خـاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» (وبندگان خاص خدای رحمان :کسانی هستند که بر روی زمین به فروتنی راه می‌روند و هر گاه جاهلان آنان را با سخنان ناروا و زشت خطاب کنند، در پاسـخ بـه خـوبی و زبان خوش پاسخ می‌دهند.) در دیوان منسوب به امام علی علیه السلام آمده است:

«و ذی سفه یواجهنی به جهل و اکره ان اکون له مجیبا
یزید سفاهه وازید حلما کعود زاد فی الاحراق طیبا»

(در بسیاری مواقع، با انسان‌های کوته فکر و کم خردی روبرو می‌شدم کـه از روی جهالـت و بی خردی برخورد کرده و ناسزا می‌گفتند، من کراهت داشتم که جواب آنان را بدهم، بسیار می‌شد که آنها بر این فعل سفیهانه‌ی خود می‌افزودند (ناسزا گویی را بیشـتر مـی‌کردنـد) ولـی مـن بـر بردباری ام می‌افزودم. همانند عودی که درآتش می‌اندازند، شدت آتش موجب شدت بوی خـوش عود می‌شود. (بیهقی نیشابوری کیدری، ۱۳۸۱، ص ۳۶)

نتیجه گیری

وقوع جرم و ناهنجاری‌های اجتماعی پیشینه ای طولانی مقارن آفرینش انسان و جامعه انسانی دارد،ولی در عصر کنونی به دلیل رشد و توسعه جوامع انسانی، گسترده تر، پیچیده تر و فراگیر شده است، آنگونه که جرم وجنایت یکی از بلاهای بزرگ امروز است، ابتلاء به این پدیده‌ی شوم آنچنان عمومیت یافته که جوامع امروزی را جوامع جرم انگیز نامیده اند. از این رو مطالعه و تحقیق ماهیت جرائم، و چرایی و چگونگی وقوع آنها برای رسیدن به راههای پیشگیری و مقابله با آنها، برای همه‌ی دولت‌ها و ملت‌ها ضروری است،به همین جهت،علم نوین و مهم جرم شناسی مورد توجه جدی اندیشمندان و محققان علوم اجتماعی و حقوقی قرارگرفته و به عنوان جالب ترین و مقدس ترین و پر ثمر ترین دانش‌های بشری،علل و عوامل این پدیده را با استمداد از سائر علوم، بررسی و راههای پیشگیری از وقوع جرم را ارائه می‌دهد. یکی از راههای مهم و موثر ومفید برای پیشگیری از بسیاری از جرائم بهره گیری از *قاعده فرض عدم موقعیت کنونی* است، این قاعده مبتنی بر اصول و مبانی معرفتی علم اخلاق، و دارای عناصر وارکان اخلاقی مهمی ازجمله معرفت و آگاهی، تاب آوری و شکیبایی، محبت و شفقت و.... است، که با بکارگیری آن، از بسیاری از جرائم پیشگیری می‌شود؛ با بررسی جرم شناسانه‌ی پرونده‌های دادگستری دیده می‌شود، اگر مجرمان در مواجهه‌ی با قربانیان جرائم، اندکی در نتیجه عمل خود تامل نموده وبه واکنشی خشم آلود نسبت به حرکت جزیی و کوچک مجنی علیه، مبادرت نمی‌ورزیدند، مستوجب مجازات سنگینی چون قصاص، حبس ابد، و.....نشده و خسارتهای هنگفتی برای خود و خانواده و مجنی علیه و جامعه پدید نمی‌آمد؛ از این رو تاب آوری و فرض عدم موقعیت از دست رفته، عامل بزرگی برای پیشگیری از بسیاری از جرائم و ناهنجاری‌های اجتماعی است؛ زیرا بسیار دیده می‌شود که یک عمل جزیی موجب خشم و واکنش مخاطب شده و جرح و قتل و آسیب‌های جبران ناپذیری را به بار می‌آورد، در بیشتر اوقات دیده شده است که بوق زدن راننده‌ی اتومبیلی موجب نزاع ودر گیری خونین و جرح وقتل شده است، که با اندک تاب آوری و فرو بردن خشم، به وقوع چنین اتفاقاتی منجر نمی‌شد، از سوی دیگر اختلاف خانوادگی آماررو به افزایش طلاق در اغلب موارد ناشی از عدم تحمل زوجین و ناشکیبایی در برابر اموری است با حلم و بر باری و فرض نمودن عدم موقعیت از دست رفته، مانع از هم پاشیدگی خانواده وآثار زیانبار جدایی والدین و سایر خسارات می‌شود. از این رو پیشگیری از جرم بهتر و موثرتر از مجازات مجرمان در تحقق اهداف حقوق کیفری است. لذا قاعده مذکور که مبتنی بر اصول و موازین اخلاقی است، با توجه به عناصر و ارکان آن می‌تواند به عنوان یکی از راهکارهای مهم پیشگیری ازوقوع جرم مورد توجه قرار گیرد، معرفت و آگاهی نسبت به نفس، آدم و عالم، صبر و تاب آوری در موقعیت‌های جرم ساز، شفقت و محبت و... موجب می‌شود که انسان دربرابر اتفاقات تحریک آمیز؛ تانی و تامل نموده و با کوچکترین حرکت به خشم نیاید و نهایتا با اتکاء بر این اصول از وقوع بسیاری از جرائم پیشگیری می‌شود.

فهرست منابع

۱. آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۸۴).غررالحکم ودررالکلم، محمدعلی انصاری،قم، امام عصرع، چاپ چهارم.

۲. اتکینسون،آر. اف، (۱۳۷۰). درآمدی به فلسفه اخلاق، سهراب علوی نیا، تهران، مرکز نشر کتاب، چاپ دوم.

۳. اسپینوزا، باروخ، (۱۳۶۴)، اخلاق، محسن جهانگیری،تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.

۴. اسکروتن، راجر،(۱۳۸۲).تاریخ مختصر فلسفه جدید، اسماعیل سعادتی خمسه، تهران، حکمت، چاپ اول.

۵. ابن مسکویه، ابوعلی، (۱۳۷۵). طهارت الاعراق و تهذیب الاخلاق، میرزا ابو طالب زنجانی – مقدمه وتصحیح ابوالقاسم امامی، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول.

۶. بکاریا، سزار،(۱۳۹۰.ش). رساله جرائم و مجازات‌ها، محمدعلی اردبیلی، تهران، میزان، چاپ پنجم.

۷. برگسون،هانری، (۱۳۵۸ش.). حسن حبیبی،تهران، شرکت انتشار، چاپ اول.

۸. بولک، برنار،(۱۳۸۵.ش)،کیفرشناسی، علی حسین نجفی ابرند آبادی، تهران، مجد، چاپ پنجم.

۹. بیهقی نیشابوری کیدری، محمد بن حسن، (۱۳۸۱)،دیوان امام علی علیه السلام، تهران، انتشارات اسوه، چاپ اول.

۱۰. پاپکین، ریچارد و استرول،(۱۳۸۱)،کلیات فلسفه، سید جلال الدین مجتبوی، تهران، حکمت، چاپ اول.

۱۱. پارکینسون، ج.ا.چ، (۱۳۹۲).رنسانس و عقل باوری سده هفدهم، حسن مرتضوی، تهران، پویه نگار، چاپ اول.

۱۲. خواجه نصیرالدین طوسی،محمد بن محمد، (۱۳۸۵). اخلاق ناصری،مصحح: مجتبی مینویو علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی، چاپ ششم.

۱۳. دکر شنتزو،لوچانو، (۱۳۷۷). فیلسوفان بزرگ یونان باستان، تهران، نشر نی،چاپ اول.

۱۴. دورانت، ویل،(۱۳۹۰). تاریخ فلسفه، عباس زریاب خویی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ ۲۳.

۱۵. سادات، محمد علی، (۱۳۷۰).اخلاق اسلامی، تهران، سمت، چاپ نهم.

۱۶. سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، (۱۳۸۳). حدیقه الحقیقه وشریعه الطریقه، تصحیح وتحشیه:محمدتقی مدرس رضوی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ششم.

۱۷. صفا، ذبیح الله، (۱۳۸۸). تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی،تهران،انتشارات مجید، چاپ دوم.

۱۸. فروغی، محمد علی، (۱۳۹۳).سیر حکمت در اروپا، تهران، زوار، چاپ نهم.
۱۹. نجفی توانا، علی،(۱۳۸۹.ش). جرم شناسی،تهران، آموزش سنجش، چاپ ششم.
۲۰. فیض کاشانی،محمد بن مرتضی، (۱۳۷۳ ق.).(المحجه البییضاء فی تهذیب الاحیاء).تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، جلد پنجم.
۲۱. فیونا هینز، راب وایت،، جرم و جرم شناسی، (۱۳۸۵.ش)، علی سلیمی،قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ دوم.
۲۲. کلارک سون، کریستوفر، (۱۳۷۴.ش)،تحلیل مبانی حوق جزا،حسین میر محمد صادقی،تهران، جهاد دانشگاهی، چاپ دوم.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۴.ق). بیروت، دارالاضواء، چاپ اول، جلد اول.
۲۴. کی نیا، مهدی، (۱۳۷۶.ش)، مبانی جرم شناسی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ پنجم، جلد اول.
۲۵. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۱۳ق). بحارالانوار، بیروت، دارالاضواء، چاپ اول، جلد ۷۱.
۲۶. میر محمد صادقی، حسین، (۱۳۹۵).جرائم علیه اشخاص، تهران، بنیاد حقوقی میزان،چاپ بیست و دوم.